

گزارشی از شانزدهمین جشنواره فیلم فجر

ما به ترکستان نمی‌رسیم

ارسیا تقوی

دیروز سطحی و بی‌مایه بودن چنین فیلم‌هایی تماشاگر سینما را ناراحت می‌کرد، امروز خسته‌کنندگی و آب بستن به فیلم‌ها برای پخش تلویزیونی مزید بر علت شده بود. در طول نمایش آن سوی آینه هر جا که تصویر فید می‌شد عده‌ای به گمان اتمام فیلم صندلی خود را ترک می‌کردند، غافل از این که لختی بعد فیلم دوباره جان می‌گیرد و برای چندین ساعت جان تماشاگر را به لب می‌آورد. احتمالاً برای حل این مشکل بسیاری سازندگان مجبور شوند به جای فید در فیلم‌ها از کات استفاده کنند، البته به شرطی که تهیه‌کننده با هدر رفتن یکی دو دقیقه از فیلمش دچار خسران نگردد!

صرف نظر از آه و درینی که فیلم‌های این چنینی به واسطه ائتلاف سرمایه‌ها به همراه می‌آورند از آن جهت که روکش خوش خط و خال برخی از این فیلم‌ها آنها را با نمونه‌های مشابه اما سینمایی به اشتباه می‌اندازد در نهایت سبب می‌شوند که معدل کلی فیلم‌های بخش مسابقه افت کند. به خصوص این که بدانیم بخش مسابقه از نظر تعداد شرکت‌کنندگان محدودیت ظرفیت دارد و هر فیلم و نافیلمی را نمی‌توان به آن راه داد.

سیروس الوند پیش از جشنواره در گفتگویی با مجله فیلم گفت: *تماشاگر از انتخابات یادگرفت که بگوید بخشی از تولیدات سینمایی ما را که فیلم‌های بی‌خاصیت هستند، قبول ندارد. به همین دلیل اگر به فهرست فیلم‌های پرفروش سال پیش نگاه کنید، در می‌یابید فیلم‌هایی که موضوع تازه و خاصی را مطرح کرده‌اند در بالای جدول قرار دارند.* ای کاش سینماگر سال‌های دور و نزدیک به جز این کشف، درمی‌یافت که آن چه بیش از بداعت موضوعی لیلی با من است، خواهران غریب، عاشقانه و آدم برفی را مورد توجه ساخت، صداقت بیانی آنهاست؛ چیزی که ساغر و به خصوص در فیلم داستان آن مورد بی‌مهری قرار گرفته بود.

لطفاً دست و پای ما را ببندید!

علی‌رغم این که به تأیید همگان شرایط فیلم‌سازی در سال جاری مجال آزاد اندیشی بیش‌تری را فراهم آورد

از خود می‌پرسیم برای جماعت علاقمند و مشتاق سینما که در اقصی نقاط این کشور اخبار سینما را پی‌گیری می‌کنند، حامل چه پیام مسرت‌بخشی از جشنواره شانزدهم که از پیش انتظارات زیادی را در اذهان پرورانده بود، می‌توانیم باشیم؟! آیا تنها خبر دادن و گفتن از فیلم‌های قابل توجه برانزده موقعیت امروز سینما هست؟ آیا سطح جشنواره شانزدهم متناسب با میزان درک و آگاهی مخاطبان خود، رشد و تعالی یافته بود؟ و آیا جشنواره شانزدهم توانست همگام با یکی از زنده‌ترین و پربارترین دوره‌های تاریخی این دیار گام بردارد؟ هر چه خواستیم در طول جشنواره خود را از شر این عقیده خرافاتی فیلم ایرانی برای غیر ایرانی ساختن که از فرط گفتن در این چند ساله ذکر آن تهوع‌آور شده برهائیم، نشد. این ناتوانی نه به آن دلیل بود که قادر به مهار افکار عنان‌گسیخته خارجی نباشیم که اتفاقاً فیلم‌هایی که دست کم پنجاه درصد بخش مسابقه را نیز شامل می‌شدند، پی‌درپی این فکر مزاحم را در ذهن مخاطب تقویت می‌کردند. کم نبودند فیلم‌هایی که در کشور ایران، به زبان پارسی و با حضور بازیگران پارسی زبان ساخته شده بودند، اما با روح ایرانی هیچ سنخیتی نداشتند. گویی سازندگان این آثار هیچ‌گاه ایران نبوده‌اند و از روی اطلس و مجله مجبورند راجع به جماعتی که هرگز ندیده‌اند، فیلم بسازند.

عدم پای‌بندی به یک خط فکری مشخص در روایت که این فیلم‌ها به واسطه گستردگی بستر موضوعی به شدت به آن نیازمندند سبب گردیده که این فیلم‌ها در دنیایی با گستره‌ای وسیع معلق و سرگردان بمانند. فیلم‌هایی هم چون سفر شبانه و دان یا تقلیدی ناشیانه از الگوهای موفق و ریشه‌دار سبب می‌شوند که مخاطبان با رنوفت کم‌تر و احتیاط بیش‌تری به این آثار نزدیک شوند.

همیشگی‌ها

بسیاری فیلم‌ها که از نظر کیفی در رده "ج" نیز قرار نمی‌گرفتند امسال به بخش مسابقه راه یافته بودند. اگر تا



کمکش کنید!

اگر سفر به جزایه با لغزش تأثیرگذار میان واقعیت و رویا توانسته بود به عنوان یکی از آثار ارزشمند سینمای جنگ این مرز و بوم نام ملاقلی‌پور را در اذهان زنده نگه دارد، کمکم کن که در شب‌های آخر جشنواره و در میان حساسیت‌های زیادی که توقیف احتمالی فیلم بر سرزبان‌ها انداخته بود، به نمایش درآمد، چونان آب سردی برگرمای همه پیش داوری‌ها بود. فیلم با لحنی گنگ و بیانی الکن اصرار داشت که با صراحت تمام به کندوکاو یا بهتر بگوییم به افشاگری درونیات و زندگی آدم‌های صاحب ثروت‌های بادآورده بپردازد. دست و پا بستگی کارگردان در مقابل چیزهایی که نمی‌دانم، اثر او را چونان پرنده‌ای ساخته بود که عادت پریدن در فضای خارج از قفس را تجربه نکرده، می‌خواهد که اوج بگیرد. می‌گویند وقتی آدم‌ها احساس کنند گوش‌های مخاطب حوصله شنیدن صدای آنان را ندارند، فریاد می‌زنند؛ ملاقلی‌پور خود را از چه چیز و چه کس دور دیده که در کلام و در عمل کمکم کن را به این فریاد گوش خراش مبدل کرده. اگر ملاقلی‌پور در فیلم‌های قبلی، کرامتی را به عنوان نماینده

بود اما از حیث کیفی، فیلم‌ها در همان حد و اندازه‌های سال‌های پیشین بودند. گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. گویی هیچ‌گاه گشایش مشکل بازخوانی فیلم‌نامه‌ها و بازبینی فیلم‌ها و... آرزوی هیچ کسی نبوده.

الوند که چنان باشور و ذوق اعلام کرده بود... *آمسال* حنی عکس تست گرم را از ما نخواستند!، با ساغر، یکی از بدترین ساخته‌های خود را به نمایش گذاشت. حانمی کیا علی‌رغم همه ارزش‌هایی که آژانس شیشه‌ای دارد آن را به گونه‌ای ساخته بود که انگار در برخی مواقع ناچار بوده. وملاقلی‌پور با کمکم کن چنان اثر مشوشی ارائه داد که همگان ملتزمانه آرزو کردند ای کاش دست و پای اینان را ببندند! اگر میرباقری نیت کرده بود که رشته همه دبستگی علاقمندان را نسبت به خود با ساخت فیلمی به یک باره از هم بگسلد، اگر او نیت داشت که به دیگران بنمایاند که ناآگاهی در قدم گذاشتن در وادی‌های ناشناخته چه عواقبی به همراه دارد باید اذعان داشت که با ساحره او به نیت خود جامه عمل پوشانده. مگر یک بار برای همیشه، خاکستر سبز و سفر به جزایه محصول شرایط دست و پا بسته نبودند؟

یک شخصیت به خوبی جا انداخته بود این جا، دکتر دامپزشک جز این که با حرکات مشوش فیلم را به تلاطمی بیش‌تر اندازد کاری از پیش نبرده بود.

هیچ نمی‌توان گفت!

اگر بر اولی‌ها که چون خیال می‌کنند نخست باید الماس ۳۳ها ساخته شود تا نوبت به گاو برسد، خورده نباید گرفت و هیچ نمی‌توان گفت، بر احوال مرسدس کیمیایی چه می‌توان نگاشت؟! مرسدس اگر هزار عیب هم داشته باشد که البته کمتر دارد از آن جهت که کار ناتمام ریشه‌یابی دشمنی آدم خوب‌های آثار کیمیایی با آدم‌های بد و زمخت و پست و بت و پهنی چون کرم - سلطان - را ادامه می‌دهد قابل توجه است. کرم در مرسدس از آن رو که سبب می‌شود آدم‌های دوست داشتنی کیمیایی یک زندگی آرام و خوب هر چند برای بیست‌وچهار ساعت را نداشته باشند حسابی پکرو عصبانی‌مان می‌کند و عصبانی‌تر می‌شویم وقتی که

می‌بینیم این بچه‌ها نه تنها این بیست‌وچهار ساعت را خوش نگذرانده‌اند که حسابی با پرسه‌زدن‌ها و دور خود چرخیدن بی‌دلیل و منطقی کفر تماشاگر را در آورده‌اند.

قرابت قلبی دیرینه سبب می‌شود که جز در محضر اسانید سینما در حضور زعمای نوشتار سینما هم زبان به کام بگیریم و دم بر نیاوریم که: اگر بسیاری به امینی دل بسته بودند که شعله پت‌پت کن ایام جشنواره را به دمی منور سازد غریبانه آب سردی بر خاک نیم بسمل آنها بود. اما اگر غریبانه را آن گونه که خود سازنده خواسته اثری که برای منتقدان چیزهایی دارد - احتمالاً یعنی همان هیچی! - ببینیم، ممکن است از آن به اندازه ده فیلم هندی و صد فیلمفارسی مشعوف بشویم! گرچه متأسفیم رونوشت امینی از نسخه چندین سال پیش فرمان آرا - صیاد برابر اصل نشده، اما باید به او این اطمینان را داد که گرچه درمان سرطان خون مثل بیست سال پیش نیست، اما هنوز بسیاری حوصله آن را دارند که سرگرم کننده او را تا به آخر تماشا کنند. و این در چنین بجه‌ای البت معجزه است.



جهان پهلوان نختی

گذاشته؟! این که بسیاری پس از تماشای سیب در برابر آن سکوت کرده‌اند شاید به این علت باشد که نمی‌دانستند اگر در پیدایش این سیب برای دختر بزرگ و برای پدر کوچک دست‌افشانی کردند و اصلاً سسمیرایی وجود نداشت چه؟! به خصوص آن که کارگردان در شب نمایش و جلسه نقد و بررسی حاضر نشد و دیگر آن که از مخملباف هیچ‌چیز بعید نیست.

مهر مادری - جهان پهلوان تختی

گرچه این دو فیلم نتوانستند انتظاراتی را که از سازندگان آنها می‌رفت، برآورده سازند اما آگاهی در پرداخت و بی‌افکنی ساختاری منسجم نشان از تسلط سازندگان این آثار بر کلیت فیلم‌ها دارد. در جهان پهلوان گرچه جستجوگران - کارگردان و همسرش - به گشودن راز سر به مهر مرگ تختی نزدیک می‌شوند، اما هیچ‌گاه فیلم موفق نمی‌شود از لابه‌لای گفته‌ها و شنیده‌ها که قسمت عمده‌ای از فیلم را شامل می‌شود راهی به شناخت پیش‌تر از آن کسی که به عنوان قهرمان ملی شناخته می‌شود، بیاید. گرچه در فیلم در برخی لحظات می‌کوشد با نشانه روی تیغ خود به سوی مردمانی که با ناآگاهی خود بزرگ‌ترین لطمات را به بار می‌آورند، کنکاش خود را بعد و عمق بیش‌تری ببخشد، اما عدم به دست‌دهی شناخت و نگاهی تازه سبب می‌شود که حتی فهمیدن راز مرگ - جهان پهلوان - جز انتظار گشوده شدن یک در بسته با خود هیچ شوری به همراه نداشته باشد. گرچه افخمی در سرو شکل بخشیدن به جنبه پلیسی فیلمش موفق است اما از آن رو که اطمینان داریم این همه آن کاری نیست که از او انتظار می‌رفت. عجالتاً جهان پهلوان تختی را از نظر کیفی در حد فاصل فیلم عروس که قدری پایین‌تر است و فیلم بعدی او که حتماً خیلی بالاتر است، قرار می‌دهیم.

فیلم مهر مادری گرچه موفق نمی‌شود روایت اسیر در ورطه سانتی ماتالیسم خود را به تمامی نجات دهد، اما از آن جا که موفق می‌شود آدم‌هایی خلق کند که کنش‌ها، خلیقات و مهم‌تر از همه سرنوشت آنان برای تماشاگر مهم باشد، قابل تقدیر است. بازی خوب گلشید اقبالی در آخرین صحنه‌ای که ضجه‌زنان او را از برادر جدا می‌کنند



آژانس شیسه‌ای

فقط سیب!

اگر آنها که مخملباف بزرگ را به واسطه آثار اخیرش تحسین می‌کنند، به یاد بیاورند که حتی او هم آثار اولیه‌ای چون توبه نصوح و دو چشم بی‌سو دارد که خود وی هم یادآوری آنها را بر نمی‌تابد، احتمالاً این نخستین برگ سبز سمیرا مخملباف را قد نخود نمی‌دیدند، به خصوص که این تازه با موفقیت در نقب زدن به ورای سطحیات و ساده‌انگاری‌هایی که بسیاری بزرگ‌ترها اندر خم یک کوچ‌اش مانده‌اند آن را تا حد یک کدو بزرگ می‌نماید. اما مشکل دیگر با این فیلم: اصحاب نظر بر این امر متفقند که در وادی سرکار گذاشتن‌ها بعضاً مواقعی می‌رسد که آدمی نمی‌داند سرکار هست یا سر کار

چنان تأثیرگذار است که یک فیلم نیمه جدی را در فاصله چند قدم به اتمام یا یک مقدمه مناسب به یک پایان مهیب اما باور کردنی می‌رساند.

روزنه‌ها

کام عطشان منتظرانی که به امید معجزه‌های چشم به جشنواره شانزدهم دوخته بود در انتها نزارو خسته نومید تنها روزنه‌ها را می‌جست:

مهرجویی با درخت گلابی یک بار دیگر درک و توان هنری خود را به نمایش گذاشت. درخت گلابی صرف نظر از شباهت‌هایی چون تکیه بر گفتار متن از نظر موضوع نیز شباهت‌های زیادی با لیلا دارد. نویسنده‌ای که علی‌رغم اصرار به نوشتن، هیچ‌گونه زایشی ندارد پی می‌برد که از دست رفتن عشقی که سال‌ها قبل می‌توانست سرچشمه فیاض به ثمر نشستن او باشد به سترونی او انجامیده. اگر در لیلا رویکرد به عشق می‌توانست مرهم بزرگ‌ترین آلام زوجی جوان باشد در این جا این خودآگاهی نه صورتی پذیرفتنی می‌یابد و نه گمان می‌بریم که مشکل نویسنده را زنده‌سازی عشق کهنه، حل کند. مهرجویی این بار با استادی به دنبال خلق تصاویر و لحظه‌هایی است که در نهایت، سترونی درخت گلابی و نویسنده را در آن خلوت

شب تاریک (به خصوص بازی زیبا با نورهای آبی - گرم) با هم عجین کند. به نظر می‌رسد که بازی ارشادی یکی از دلایل این تناقض نگری باشد. نگاه سرد، چشمان بی‌روح و چهره عبوس ارشادی که در طعم گیلان دنیایی از حرف را پشت خود نهفته داشت این بار و در درخت گلابی آن چنان گنگ و مهیم است که گویی گفتار متن از دهان صاحب این چهره ادا نمی‌شود، گویی این آدم چنان گرم حدیث نفس گفتن است که هیچ‌گاه شایستگی سازکردن حدیث عشق زیبا و نافرجام نوجوانی خویش را نمی‌یابد.

تلاش کاظم فرمانده سابق گردانی در زمان جنگ برای اعزام سریع عباس همسنگر قدیمیش که نیاز فوری به کمک پزشکی در خارج از کشور دارد بی‌نتیجه می‌ماند. کم توجهی و بی‌اهمیت شماری عباس برای کاظم سخت و غیر قابل تحمل است لذا ناگزیر خستگین بر می‌آشوبد و ... اگر در اثری چون خشم (فریتس لانگ) قهر مردم چونان شعله‌های کوچکی بود که به یک آتش مهیب همه چیز سوز بدل گشت در این جا سر منشاء خشم کاظم در اژانس شیشه‌ای می‌بایست بیرونی باشد. در این میان بی‌هیچ اختیاری خشم به عنوان یک احساس مذموم تنها نتیجه ناگزیر یک پندار اجتماعی قدر ناشناس و ناسپاس



جهان بهلوان تختی

عصیان کاظم سست می‌نماید و فیلمنامه با مشکلات عیدهای هم در قصه‌پردازی و هم در پرداخت شخصیت‌های فراوان روایت روبروست اما اقدام جسورانه سازنده در پرداختنی متناسب، حفظ ضرباهنگی یک دست و متوازن، بازی‌گیری‌های حساب شده و سنجیده پرستویی، رضایی و کیانیان سبب گردیده که حرکت بر روی طناب سستی که هر لحظه آن زمزمه بخش سقوط است، بی‌آن که به ورطه‌ای بلنزد مصون و ایمن به فرجام برسد.

وجود فیلم بانوی اردیبهشت سبب گردید که دیگر به راحتی آب خوردن، هر فیلم متصف به قالب مستند - روایی را که جشنواره شانزدهم مالمال از آنها بود کنار نگذاریم به خصوص این که بانوی اردیبهشت بابر خورداری از یک کارگردانی هشیار، سنجیده و نیزی بین موفق به خلق یک قالب روایتی منحصر به فرد می‌گردد. فروغ / نی اعتماد حکایت خود را چنان در لابه‌لای واقعیات اجتماع تسری می‌بخشد که رابطه تنگاتنگ میان واقعیت و داستان بی‌آن که به اصالت هیچ کدام لطمه‌ای وارد آورد هر دو را مهم و پذیرفتنی گرداند. این شیوه پرداخت با فراهم‌آوری گستره وسیعی که مجال پرواز آزاد تفکر را به مخاطب می‌دهد او را با دغدغه‌ای که مدت‌ها پس از دیدن فیلم ادامه می‌یابد، درگیر می‌سازد. مینو فرشچی با فرورفتن در نقش زنان آگاهی که علی‌رغم محیط بودن به دیگران مجبورند به خاطر ناهمی دیگران خود را به فراموشی بسپارند به نقشی جاودانه دست می‌یابد.

بعید نیست که اگر روزنه‌های دیگر به واسطه قرابت بیش‌تری که با ارباب فن دارند جایگاه واقعی خود را بیابند، اما دو فیلم درخت جان و تولد یک پروانه چوآن سالیان گذشته که موثک کاغذی و قصه‌های بازار در محاق بی‌توجهی قرار گرفتند به فراموش خانه سپرده شود. توجه به محوریت اثر آن چنان که همه اجزا در خدمت هدف کلی روایت قرار گیرد و توجه به جزئیات آن چنان که همه چیز در خدمت محور داستان باشد، این دو فیلم را در جایگاهی فراتر از آن چه هست قرار می‌دهد. این دو فیلم نه تنها نخواستند با رنگ و لعابی از سرزمین خود به فیلم‌ها بخشیدن، آن را برای خوشایند دیگران



است. میزان موفقیت در منطقی جلوه دادن این احساس موهن است که قدر و بهای فیلم را مشخص می‌کند.

اما تلاش جسورانه کارگردان برای جاناندازی تمرکز کاظم به فرجام نمی‌رسد. تناقضی که مخاطب فیلم هیچ‌گاه از آن رهایی نمی‌یابد سرزدن امور غیر معمول از سوی شخصی با پایه‌های استوار و خدشه ناپذیر است. عدم شکنندگی شخصیت‌هایی چون کاظم هیچ نفوذگاهی را برای سرزدن خطا باقی نمی‌گذارد. او انسان جایز الخطایی نیست و بدتر این که حتی نمی‌توان او را یک روان پریش یا روان نژند نامید. شناخت ما از او می‌گوید که او خود بیش از هر کس دیگری میزان موهن بودن اشتباه خود را که سرزدن آن از سوی هر کس دیگری ممکن بود طبیعی باشد، می‌داند. گرچه سعی فراوان حاتی‌کیا برای توجیه و جاناندازی

بزرگ کنند که اتفاقاً با آیدیده کردن همه اجزاء خود در تنوره سینما، آن را به قالبی هنرمندانه در آورده‌اند. اگر ارزش و اهمیت تنها همین یک دلیل که این دو فیلم نماینده هنری سر بلندی برای یک فرهنگ ملی هستند را می‌دانستیم احتمالاً در ارج نهی این دو کوتاهی نمی‌کردیم.

گام لزران اول

اگر منتقدان سینمایی را همیشه آدم‌هایی می‌دانستند که پس از صرف فعل "شدن" پیدایشان می‌شد این بار و شاید برای نخستین بار جمعی از منتقدان متولی خودگردانی سینمای اعضای مطبوعات بودند. استقلال عمل اینان ضمن فراهم‌آوری بهترین شرایط برای منتقدان تا با یک برنامه‌ریزی بهینه در راه هر چه پربارتر ساختن جشنواره شانزدهم بکوشند، می‌توانست اتصاف کلمه بی‌مزه "ناشده‌ها" را از آنان برای همیشه بزدايد. نه تنها با نظر آنان که وضع سینمای مطبوعات را بدتر از گذشته ارزیابی می‌کردند موافق نیستیم که اطمینان داریم منتقدان و نویسندگان به واسطه برخورداری از بالقوه‌ها و عدم تعلقات بسیار توانایی وارهایی و کندن از روزمرگی‌ها، بی‌برنامگی‌ها، باری به هر جهت‌ها، کم توجهی‌ها، نورچشمی داشتن‌ها و کم مایگی‌ها را دارند.

سخن آخر

اگر داشتن امید رفتن ره صد ساله به طرفه‌العین زیاده خواهی باشد حتماً توقع شنیدن ترنم موج یک جریان حتی بسیار دور دست کمترین کاری بود که از هنرمندان انتظار می‌رفت. روزنه‌ها همیشه و در همه حال در شرایط باز یا بسته حضور داشته‌اند اما آن چه اهمیت دارد رشد متناسب با خواسته‌ها و سطح فرهنگ ملی یک رسانه قابل توجه چون سینماست که جشنواره شانزدهم هیچ‌گاه نتوانست فراخور شأنی که از آن انتظار می‌رفت گام بردارد. حتی اگر در سال‌های گذشته التزام به قوانین دست و پاگیر ممیزی سبب شده بود بسیاری از سینماگران شیوه‌های بدیع برای گره‌گشایی این معضل اتخاذ کنند در این هنگامه فراخی سینماگران خود را از این یک مورد نیز چون بسیاری تعهدات و تقیدات رهانیده بودند. اگر در سال‌های دور و

نزدیک بسیاری از ارباب هنر تقصیر سردرگمی فیلم‌های خود را به گردن باید و نیاید‌های دست و پاگیر، بی‌چون و چرا و قاهرانه که کیفیت هنری آثارشان را از بیخ و بن تحت‌الشعاع خود در آورده بود می‌انداختند، امسال اگر نخواهند دست قدرت‌های مرموز و ناشناخته را در تنزل کلی کیفیت آثارشان دخیل بدانند احتمالاً مجبور خواهند شد یا به گونه‌ای دیگر آسمان و ریسمان توجیه را به هم بیافند و یا در روند فیلم‌نگاری خود تجدید نظری بنمایند.

علی‌رغم اندک فراغ بالای که هنرمندان برای ساخت آثارشان از آن برخوردار بودند اما در نهایت دیده شد که این یک امتیاز فی‌نفسه حامل هیچ پیام مسرت بخشی نبود و ثابت گردید که ارزش و شأن و منزلت آثار هنری در جایی ورای قوانین، دستورالعمل‌ها و بخش‌نامه‌ها نضج و نسق می‌گیرد. شرایطی که زمینه چنین بروز یک اثر هنری است احتمالاً بیش‌تر از آن که وامدار همت ابرو مه و خورشید باشد به جوهره ذاتی هنرمند بستگی دارد و شرایط هر چند اسارت بار، تنها می‌تواند در روند سازنده هنرمند وقفه ایجاد کند.

دیگر آن که باید اذعان داشت که با اهمیت‌تر از شرایط و امکانات مناسب میزان درک آگاهی از توانایی فردی برای خلق یک اثر هنری است. متأسفانه سینماگران علی‌رغم اشراف غریزی به مفهوم آزادی کاربرد سینمایی آن را تجربه نکرده‌اند. حتی به نظر می‌رسد سینماگر امروز آزادی نمی‌خواهد معرفت بروز و تجلی مکنونات خود را لازم دارد؛ این پای سست عادت کرده به آسه برو، آسه بیا قوت قلبی برای ارائه مکنونات خود را می‌طلبند. دست و پا گم کردگی، تشتت، پسا در هوایی فیلم‌هایی که سازندگان آنها پیش‌تر بارها و بارها اوجی از هنر خویش را به انگاره کشیده بودند چنان بود که ناخودآگاه این عبارت سید شهید در گوشمان طنین‌انداز می‌شد: "آزادی اگر نتواند بستر رجعت انسان را به حقیقت ازلی وجود خویش فراهم کند به بن‌بست می‌انجامد و به امری متضاد با خویش یعنی اسارت مبدل می‌شود. آقایان مارکو مولر جشنواره فجر! (بخشید که چون حدود وظایفان را نمی‌دانیم تحت این نام که بیش‌تر شنیده‌ایم و می‌شناسیم خطباتان می‌کنیم.) نکند باز داریم به کج راهه می‌روییم؟! □"